

مجموعه اشعار علی رضا قاسمی

خطوط

www.ketab.ir

خطوط طرم

مجموعه اشعار علیرضا قاسمی

سرشناسه: قاسمی، علیرضا، ۱۳۴۴ -

عنوان و نام پدیدآور: خطوط خاطره/مجموعه اشعار علیرضا قاسمی.

مشخصات نشر: بیرجند: نشر چهار درخت، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۲۱۶ ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۲۱-۴۸-۹

رصعیه: فقهیت نویسی: فیپا

موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴

پایه: برگه ۱۳۹۴ خ ۵۲۱۶ الف/ PIR۳۵۷

رده بندی دیو: ۶۱۰/۶۱

شماره کتابشناسی: ۳۹۴۳۰۸۳

کلیه حقوق این اثر متعلق به مؤلف می باشد.

شاعر: علیرضا قاسمی

ناشر: نشر چهار درخت

محل نشر: بیرجند

چاپ اول: ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

خوشنویس: استاد پرویز نیک بین

طرح جلد: مینا مالکی

امور فنی: نشر چهار درخت

چاپ و صحافی: واصف

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۲۱-۴۸-۹

قیمت: ۱۵۰۰۰۰ ریال

بیرجند - خیابان معلم - بین معلم ۴۴ و خیابان ۱۵ خرداد

انتشارات چهار درخت

تلفن: ۳۲۴۳۳۲۸۶ - ۰۵۶ همراه: ۰۹۱۵ ۵۶۱ ۷۱۵۵

www.4derakht.ir



نشر چهار درخت

۱	سخنی باخوانندگان
۵	مقدمه
۲۹	غزلیات
۱۱۷	شعارآئینی
۱۴۹	چهارپا
۱۶۷	تسبیح بند
۱۷۹	مثنوی
۱۸۷	سپید و نیمایی

سخنی با نمایندگان محترم

اگر لطف آنی باشد که می‌دای، ناگهانی بارانی از واژگانی آسمانی بر صحنه دل فرو می‌بارد و در آنی آبشاری می‌شاید بر بانی و در چیدمانی منظوم اگر نشانی از سُرْمه خیال نیز در معانی آن بیابی، می‌توانی شعشعانی و بانی آن را شاعر بخوانی.

و اما چون یافتیم که در این راهم و دانستم که در نخیلات شاعرانه سرسوزن ذوقی دارم، به رغبتی روزافزون به قدر وُسع، مقدمات شعر، آهسته، لوازم این صنعت را حاصل نمودم و این چنین بود که گاه و بی‌گاه حُلّه‌هایی می‌یافتیم، مصاریع و ابیات و هنوز به یادگار دارم از اولین سال‌های شاعری سروده‌هایی را که شعر می‌دانستم ولی اکنون می‌دانم جز نام «نظم» نمی‌توان بر آن‌ها نهاد که تنها در قالب «تَرْجَمَن» می‌عروضی جای دارد ولی از طنین مطمئن و جوهره والای شعر خالی است و گاه ناپخته و تحت تأثیر تحصیلاتم در آن روزها زبانی کهن دارد و از طرفی شاید زمان این قبیل شعرها نیز به سرآمده باشد، اما هر چه هست و نیست حاصل آن سفرهای ذهنی در آن روزها ابیاتی شده است که اگر چه با آن دوست شاعرم همدرد هستم، نمی‌توانم از

آن‌ها دل بکنم و بنا به گفته او دفتر از گفته‌های پریشان بشویم و دمامد آن‌ها را زمزمه می‌کنم و شده‌ام مصداق سخن گوتہ، شاعر شهیر آلمانی، که در دیوان شرقی - غربی خویش می‌گوید: «آن‌چه از آتش و عشق دشوارتر پوشیده شود، شعر شاعر است؛ زیرا شاعر که خود دل در بند سخن خویش دارد، ناچار جهانی را شیفته آن می‌خواهد. لاجرم آن‌قدر برای کسانش می‌خواند و تکرار می‌کند که خواه سخنش بر دل نشیند و خواه جان بفرساید، همه آن را بشنوند و در خاطر نگاه دارند».

اما بخشد، دیگری از این یادگارهای جوانی که البته از نظر خودم زنده‌تر است و به روزتر، همان اشعار است که نزدیک‌تر به زمان اکنون سروده شده است و خود نقیضی است در سبک و سیاق شعر که "نه در پی توجیه یا رد آن نیستم، که مرا هیچ ادعایی نیست در شاعری و نه هیچ حلالی، حاصل مناصب دنیایی و نه دگانی ساخته‌ام جهت اندوخت مالی و منالی که تمام این‌ها سر من است بر زبانی از دلی بر آتش و بیانی است از اشک قلم بر لوحه سیاه مشقی در گلستان ادب و انانی تنهایی و برآمده از جانی سوخته و سرشار از سوزی نهانی و انشاءالله نقشی باشد به دیگران در چند کم رنگ، در جهانی که دیگر این چیزها رنگ باخته است و اعتبار انسان‌ها فکری است آن هم اگر سربه فلک کشیده باشد و سازهایی است سیمانی اما خیالی و برآمده از سنگ اما خالی از عواطف نرم انسانی.

به هر حال امیدوارم در لابه لای این سطور که اگر به دیده انصاف نظر گردد و تنها یک نکته مفید افتد و خاطره‌ای را زنده کند در خاطر اهل دلی صاحب ذوق، مرا بس. به قول شیخ شیراز:

که هستی را نمی‌بینم بقای

غرض نقشی است کز ما باز ماند

کند در کار درویشان دعایی

مگر صاحب دلی روزی به رحمت

خطوط طهر

و اما مجموعه «خطوط خاطره» که پدید آمده در فراز و نشیب سالیان جوانی است و حاصل واگویه‌ها و دل شوره‌هایی است از آن دوران، هرچند سراسر قصور است و کاستی، هرآینه عشق و سپیدی را در سبدي از مهربانی نثار کسانی می‌کند که ذوق را به قضاوت می‌نشینند. امید آن که در ترنم غزلی، بیتی یا مصرعی از این مجموعه مرا به دعا خیر آن محظوظ فرمایند.

در پایان از دوستان عزیزم آقایان محمدنظام دوست تاملند، محمدعزیزی، محمدحسین اخباری و به ریزه جاب آقای مهدی افتخاری که در تنقیح این مجموعه یاری ام فرمودند تشکر می‌کنم. استاد فرهیخته جناب آقای دکتر محمد مهدی ناصح استاد ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد به پس از بازبینی مجموعه و ارائه راهنمایی‌های حکیمانه، لطف فرمودند و مقدمه را و بن و گرانمایه بر «خطوط خاطره» نگاشتند بسیار سپاسگزاری می‌نمایم.

عبدالمجید قاسمی

بیستم تیرماه یک‌هزار و سیصد و نود و چهار هجری خورشیدی

مقدمه

دنیای شعر و شاعری را عالمی است بیگانه عالمی ماورای عالم محسوس و ملموس. چنان که لازمه شعر موزونیت است، برتر از آن موزونیت شعور شاعر است که سخن حکیمانه می زند با درکی از عوالم و حقیقت آن است که شاعر در همین جامعه با دیگران زندگی می کند و با من و شما در هر جای مقامی همراه و همکار است، لکن همراهان و همکاران و همنشینان او نمی دانند که اگرچه شاعر با آنهاست، لکن خود در میان و دلش جای دیگری است؛ این جاست که بارها یک باره از همه جدا می شود و چون خوب به آینه وجودش بنگری، می بینی که او در دنیای دیگری است؛ یا نه که جهان او جهان دیگری است، فکر و ذکرش چیز دیگری است، سینه اش محرم اسرار است که گویی سر از عالم عرش در می آورد.

به راستی شاعر می خواهد چه بگوید؟ چه حرفی برای گفتن دارد و چه اصراری بر این که باید چیزی را بگوید؟ این ها همان پرسش ها و چرایی است که می خواهد

ما را با دنیای شعر و شاعری آشنا سازد.

ظاهر امر این است که هرچه را شاعر می‌خواهد بگوید، دیگران هم شاید همان مطالب را بگویند، لکن شاعر سخن را می‌گرداند، جهت دید را عوض می‌کند و به سبک و شیوه‌ای خاص زبان می‌گشاید، زبان و بیانی دیگر دارد و نگاهی و نظرگاهی که با دیگران بسیار متفاوت است.

شاعر می‌خواهد سخنی را بگوید که کسی تا حالا ننشیده، سخن او نوعی دیگر از بر است که به شنیدن می‌ارزد، چیزی است از جنس اخبار آسمانی؛ زبان شاعر زبان صانع درمی‌ست که در یک لحظه آن‌چه را که در دل اوست به گونه‌ای غیرمنتظره از دلش بر می‌ریزد، معنی زبانی است که با ریزش احساس و ادراک همراه است. نفس او نه از جایی گرم بر می‌آید و نه از جایی سرد، ولی کلامش تافته‌ای است جدا بافته از دل و جن، چیزی است بی‌رنگ که در عین بی‌رنگی، به سپیدی می‌زند، به تعبیر دیگر، چیزی است برخاسته از دلی به سپیدی برف که پاکی و زیبایی را با گیرایی و آرایشی شگرف و سحرآمیز در می‌آید؛ کلام شاعر محیط بر همهٔ سخنان است و احساس و ادراک او برآیند همهٔ احساس‌های نوع بشر و همین معنی است که سخنش را شنیدنی می‌کند و خواندنی؛ وقتی شاعر به سخن می‌آید لحظهٔ الهام و اشراق است و سخنش که از دل بر می‌آید چه زود بر دایره‌ها می‌نشیند، نُقل مجلس این و آن می‌گردد و جفت خوش حالان و بدحالان.

باید به‌هوش بود و اهل دل و فکر و اندیشه که شاعر در هجوم پرواز مرغان خیال غوغا می‌کند، غوغایی بی‌مثل و مثال. حاصل این غوغای فکری ریزش کلماتی است به هم پیوسته از سرزمین الهام، از جویبار احساس و از نبض سلیم هستی، سخنانی

خطوط

هرهفت کرده، زیبا و دلنشین که در گوش هوش آدمی می‌نشیند تا چیزی آفریده شده به نشانه مهر و عشق و صفا، سخنانی که رنگ و بو و طعم دیگری دارد، زنده است و جان‌دار و روح دارد و بال و پر و پرواز می‌کند؛ سخنی جامع همه احساس‌ها و تند و تیز، همراه قهر و آشتی، ستیز و جدال و کَر و فَر و خروش و سکوت؛ گاه نیشی است گاه نه‌گاه نوشی است شیرین و لذت‌بخش، مجموعه‌ای است از مقولاتی در حکم «رُکْ وَلَا یُوصَف».

سخن واقعی شاعر، چشم آگاهی‌های «من» اوست یعنی من شخصی وی که گاهی آن «من مجرد» دارای است که همراه ماست و گاه آن «من خودآگاه» و شاعرانه‌ای است که شاید می‌گوید: «أَنْ مِنْ نَهْ مِنْم» و آن «من» من دیگری است همراه با حسی نو و با دیداری در باغ، اکتفا به دل، این همان «من» ناب شاعر است که در اندرون خسته دل او نشسته و به تنهایی «من خموشم» و او در فغان و در غوغاست و آن «ندانم» همان چیزی است که شاعر را به سخن گفتن فرا می‌خواند؛ چیزی که ساخت و پرداخت جوهره وجودش را می‌شود و شاعر را از صف مردم عادی جدا می‌کند؛ چرا که این «ندانم» همان چیزی است که در حالتی قدسی او را به سخن وادار می‌دارد و از او می‌خواهد تا چیزی بگوید از آن چه آورد عالم کشف و شهود است و بارش عالم شعور اشراقی؛ بارشی الوان‌گاہ به رنگ چشم، دنیای پر از رمز و راز درون شاعر شاهدهی است دیدنی. شاعر نمایش‌های درون و خیال را در کلام خویش به نمایش می‌گذارد و به گونه‌ای پیش چشم ما مجسم می‌کند که بسیار بدیع می‌نماید و نوظهور. انگار دنیای درون شاعر انبارهای است سرشار از جوهر احساس که دمامد کلمات خوش تراش از آن انبار فرو می‌بارد.